

زبان فارسی سند استقلال و قبالة بقای ملت ایران است*

اگر عرض و ناموس و شرف و حیثیت و نام نیک شخصی مورد تجاوز این و آن قرار بگیرد، و او دم برنیاورد و سکوت کند، سکوت وی را بر چه می‌توان حمل کرد؟ آیا سکوت چنین فردی نشانه‌ای از بزرگواری و عقل و تدبیر اوست؟ خیر. اهل اصطلاح چنین فردی را «بی‌غیرت» و «بی‌حمیت» می‌خوانند. و به نظر من این خود داوری عادلانه‌ای است.

برای ما ایرانیان که در این جهان پر آشوب، بیش از دو هزار و پانصد سال تاریخ مکتوب داریم و در این دوران دراز حتی توفانها و تندبادهای بنیان‌بر باد دهی چون حملات و ایلغارهای اسکندر مقدونی، رومیان، تازیان مسلمان، مغولان، تیمور لنگ و ترکان عثمانی و نظایر آنها نیز هرگز نتوانسته است به «هویت ملی» ما خدشه‌ای وارد سازد، و در نتیجه ما تا به امروز همچنان «ایرانی» باقی مانده‌ایم، ممکن است این سؤال پیش آید که چه چیز دوام و بقای ما را تاکنون تضمین کرده است. شاید برخی نیز بپندارند که روزگار «برگ امانی» به دست ما داده است! براستی راز بقای ایران و

ایرانی در چیست؟ چرا از اقوام نیرومندی مانند بابلیان، آشوریان، فنیقیان، عیلامیان و آرامیان و امثال آنان که روزگاری هر یک قدرتی بزرگ در جهان بشمار می آمدند، امروز در پهنه گیتی اثری به چشم نمی خورد و سراغشان را فقط باید در کتابهای «تاریخ قدیم» گرفت. آیا قدرت نظامی و سیاسی ما در طول قرون و اعصار گذشته پشتوانه بقا و ثبات ما بوده است؟ خیر. هر کس که با تاریخ ایران مختصر آشنایی داشته باشد خوب می داند که در کنار پیروزیهای درخشان و چشمگیر، بیگانگان بارها بر ما تاخته اند و ما را شکست داده اند و بر ما سالیان دراز فرمانروایی کرده اند و از خون ایرانیان به عنوانهای مختلف جو یها روان ساخته و آثار تمدن و فرهنگ ما را به آتش بی فرهنگی خود سوخته اند، و گاه دوران تسلط آنان به بیش از دو قرن نیز رسیده است. ولی تاریخ ثابت می کند که پدران و نیاگان ارجمند ما، پس از هر شکست، مردانه قد علم کرده اند و درفش ایران را به اهتزاز در آورده اند و متجاوزان را به جای خود نشانیده اند. چگونه این امر خطیر در دفعات مکرر در ایران جامعه عمل پوشیده است؟ جواب این پرسش را از زبان آلفونس دوده Alphonse Daudet نویسنده فرانسوی بشنویم که گفته است: «وقتی ملتی مقهور می شود، تا هنگامی که زبان خویش را خوب حفظ کند، گویی کلید زندانش را در دست دارد». این سخنی پرمغزست و درباره ما ایرانیان نیز صدق می کند. نیاگان ما در همه دوره های کوتاه و بلندی که در چنگال متجاوزان خون آشام بی فرهنگ اسیر گردیده بودند، کلید زندان و وسیله رهایی خود را که «زبان مادری» است در دست داشته اند و بدین جهت با تکیه بر زبان قومی و ملی خود و ادبیات غنی آن و فرهنگ ایرانی، هر بار قننس وار، از میان آتشی که متجاوزان افروخته بودند و ایران و ایرانی را در آن می سوختند، سر بر آورده اند و زندگی جدیدی را آغاز کرده اند و جهانیان را از آثار ذوقی و فکری خود برخوردار ساخته اند.

در این مختصر نمی خواهم به گذشته های بسیار دور زبانهای ایرانی در دوران پیش از اسلام بپردازم و از زبانهای ایرانی باستان (اوستایی، مادی و فارسی باستان) و زبانهای ایرانی میانه (نظیر پهلوی، پارتی، خوارزمی، سغدی و ختنی) سخنی بمیان بیاورم، بلکه می خواهم فقط درباره زبان فارسی که پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی، و از یازده قرن و نیم پیش تا به حال زبان رسمی و ادبی و علمی ما ایرانیان است اشاره ای کوتاه بکنم و نشان بدهم که راز بقا و دوام ما در این دنیای پرتلاطم همین «زبان فارسی» بوده است. حقیقت آن است که زبان فارسی برای ما ایرانیان، تنها وسیله ای ساده برای بیان افکارمان نیست آن چنان که فی المثل زبان سواحلی برای ساکنان کشور تانگانیاست. و

یا اگر گفته می‌شود زبان فارسی «زبان رسمی» ما ایرانیان است، بطوری که می‌دانیم رسمیت آن بر طبق فرمان یا قانونی اعلام نگردیده است آن چنان که فی‌المثل پس از اعلام استقلال هند و پاکستان بترتیب زبانهای هندی و اردو زبانهای رسمی آن دو کشور اعلام گردید. خیر، زبان فارسی با این گونه زبانها تفاوت بنیادی و اساسی دارد. چون زبان فارسی سند استقلال و قبالة بقای ملت ماست در طول تاریخ و در محکمه روزگار. این سخن را گزافه نپندارید، زیرا کشور ما از نظر زبان در بین کشورهای جهان، وضعی بسیار استثنائی دارد و کمتر قومی در جهان، تمدن و شخصیتش تا این حد با زبانش پیوستگی داشته است. چنان که ایران بعد از اسلام، بی‌زبان فارسی، گسیخته و پراکنده می‌ماند. باید پذیرفت که استمرار ایران و تاریخ ایران تا به امروز، بیش از هر چیز، در گرو استمرار زبان فارسی و فکر قوم ایرانی بوده است. تاریخ ایران را از نظر بگذرانیم. از عهد یعقوب لیث صفاری که وی نخستین سلسله مستقل را پس از سقوط ساسانیان تشکیل داد، تا دوران صفویه، با آن که در هر گوشه ایران، حکومتی مستقل وجود داشته است، و در اکثر موارد حکمرانان نیز غیر ایرانی بوده‌اند، فقط اشتراک در زبان و فرهنگ، توانسته است نوعی وحدت ملی در ایران بوجود بیاورد و سبب گردد که مردم در زیر لوای حکومت‌های مختلف با هم احساس بیگانگی نکنند. این موضوع غیر قابل انکار است که ایران و ایرانی از زبان و ادبیات فارسی و رجال و دانشمندان ایران و شعرای ایران و نویسندگان ایران و ذوقیات فلسفه و عرفان و مظاهر علمی و ادبی ایران جدا شدنی نیست، و در دوره‌های پیش تنها این گونه مسائل مایه اشتراک افراد ملت ما با یکدیگر بوده است و تاریخ ما چیزی جز این نیست و ملیت ما در همین معنویات محصور است. و بی‌شک «زبان فارسی» خمیر مایه بقای ملت ما و محور اصلی همه تحریکات هنری و زمینه تمام تلاشهای علمی و تحقیقی ما بوده است.

از طرف دیگر تذکر این موضوع نیز بیفایده نیست که زبان فارسی تنها زبان رسمی و ادبی و علمی ما ایرانیان نیست، چه علاوه بر آن که این زبان، زبان رسمی افغانستان و تاجیکستان نیز می‌باشد، امروز زبان فارسی برای میلیون‌ها فارسی زبان در ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، داغستان، آذربایجان شوروی، پاکستان، هندوستان، کشمیر، ترکیه، عراق، امارات متحده عربی، کویت، بحرین و سلطان نشین عمان نیز مفهوم و متداول است. پس ملاحظه می‌فرمایید که زبان فارسی برای خود دنیایی دارد به مراتب پهناورتر از محدوده جغرافیایی و سیاسی ایران امروز.

در اینجا بیان مطلبی دیگر نیز لازم می‌نماید که زبان فارسی در طی قرون گذشته

بسادگی از چنگال دشمنان ایران جان سالم بدر نبرده است و بقای آن تنها در گرو دلیری و استقامت و پایداری و هوشیاری مردم ایران زمین بوده است. اجازه بدهید در این باره نخست به بزرگترین آزمایشی که بر سر راه «زبان فارسی» قرار گرفت اشاره بکنم. می دانیم که تازیان مسلمان از آخرین سالهای حیات پیامبر اسلام به بعد به سرزمینهای اطراف جزیره العرب یورش بردند و به مرور زمان علاوه بر سلطه نظامی و سیاسی در این سرزمینها، از جمله در ایران و روم شرقی، دین اسلام نیز به همراه مهاجمان در این کشورها راه یافت و اکثریت ساکنان این مناطق به علل گوناگون به این آیین گرویدند. از طرف دیگر می دانیم «اسلام» دینی است با زبانی خاص. زیرا قرآن به زبان عربی است و نمازها و دعاها و دعاهای مختلف مذهبی نیز در این آیین به زبان عربی است. و مسلمانان، از هر قوم و قبیله ای و با هر زبان و فرهنگی باید قرآن را به زبان عربی بخوانند و دیگر آداب مذهبی را به همین زبان بجای آورند. سلطه سیاسی و نظامی تازیان در سرزمینهای مفتوحه، گرویدن ساکنان این نواحی به اسلام، و نیز وجود حکمرانان تازی در این مناطق، سبب شد که در طی دورانی نه طولانی، اکثر ملت‌های نو مسلمان، با زبان و فرهنگ قومی خود قطع رابطه کنند، و علاوه بر مسلمان شدن، یک باره «عرب» هم بشوند! حاصل این فعل و انفعالات در قرون گذشته چیزی جز این نبوده است که امروز وقتی از کشورهای عرب در جهان نام می بریم بیست و چند کشور در زیر این عنوان قرار می گیرند، در حالی که خوب می دانیم در صدر اسلام «عرب» فقط به ساکنان جزیره العرب که امروز شامل کشور عربستان سعودی و یکی دو کشور کوچک جدید التاسیس است اطلاق می گردید نه به دیگر کشورهای عربی امروز. فی المثل کشور مصر با آن تمدن کهنسال و درخشانش که اعجاب جهانیان را برانگیخته است امروز به عنوان کشوری عربی شناخته می شود. چرا؟ نه برای آن که مصریان مسلمانند، زیرا مردم ایران هم مسلمانند، ولی اگر تا کنون هیچ کس ما ایرانیان را «عرب» نخوانده است دلیلی جز این ندارد که ما با آن که مسلمانیم زبانمان «فارسی» است نه «عربی». اما مصریان پس از گرویدن به آیین اسلام، با زبان و فرهنگ و تمدن قومی خود نیز قطع رابطه کردند. و چنین است سرگذشت اکثر کشورهای عربی امروز. آنان در زیر سلطه تازیان، استقلال سیاسی خود را از دست دادند، با پذیرفتن اسلام، دین آباء و اجدادی خود را رها کردند و سپس زبان مادری و قومی خود را هم به دست فراموشی سپردند و زبان عربی را به جای آن پذیرفتند. ولی در ایران، در برابر حمله تازیان، شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد، اکثر مردم ایران، دین جدید را به علل مختلف، قبول کردند، حتی

گروهی از دانشمندان ما زبان عربی را آن چنان آموختند که برای قواعد آن کتابها نوشتند، برای تفسیر قرآن مجید، به تألیفات مهم دست زدند، در همه رشته‌های علوم اسلامی نظیر حدیث و فقه و کلام مردانی نام آور از بین ایرانیان ظهور کردند و برخی از ایشان همه تألیفات خود را به زبان عربی (که زبان علمی مسلمانان آن روزگار بود) نوشتند. ولی ملت ایران با هشیاری کامل زبان فارسی را به عنوان عامل اساسی بقای قومیت و ملیت خود حفظ و برای حراست آن فداکارها کرد. این حقیقت تلخ را به یاد داشته باشیم که سلطه تازیان مسلمان بر ایران بیش از دو قرن بطول انجامید. در این «دو قرن سکوت» که پیوسته آتشی در زیر خاکستر پنهان بود، در ایران نه حکومت مستقلی وجود داشت و نه مرکزی برای رهبری این مبارزه مهم فرهنگی و این تصمیم‌گیری بزرگ تاریخی، یعنی حفظ زبان فارسی. ولی در آن روزگار همان با سوادان وطن پرست معدود انگشت شمار که در گوشه و کنار ایران می‌زیستند و اکثر با نام «شعوبی» به مبارزات فرهنگی علیه قوم مهاجم می‌پرداختند، با تکیه بر خواست و اراده قوم ایرانی، زبان فارسی را از گزند دشمنان حفظ کردند. این قهرمانان شریف گمنام فقط بدین مهم بسنده نکردند، بلکه به محض آن که اندک قدرتی کسب کردند و مقامهای مهم اداری را در حکومت تازیان بدست آوردند، به رواج آداب و مراسم ایرانی در کانون حکومت تازیان پرداختند. ایشان تا بدانجا پیش رفتند که خلفای عباسی را واداشتند به تقلید شاهنشاهان ساسانی نوروژ و مهرگان را جشن بگیرند. اعیان و بزرگان دولت عباسی کلاه ایرانی بر سر نهادند و لباسهای پارسی پوشیدند. از طرف دیگر موسیقی و شعر و ادب ایرانی در دربار عباسیان مایه تربیت روح تازیان شد.

خوشبختانه بخت و اقبال هم با «زبان فارسی» یار بود. چه این زبان به سبب آن که از روانی و سادگی و استواری خاصی برخوردارست، توانست با وجود زبان تازی، که زبان قوم غالب و زبان دین اسلام بود، استوار بماند و همچون آن زبان گویای مفاهیم ادبی و فلسفی و علمی باشد. از آنچه در صفحات پراکنده تاریخ مسطورست چنین برمی‌آید که ایرانیان نو مسلمان در برابر زبان عربی به صورتهای گوناگونی از خود واکنش نشان داده‌اند. نوشته‌اند: سلمان پارسی، سوره فاتحه را برای ایرانیان به زبان فارسی فرستاد تا آنان در نماز بخوانند. یقیناً به علت مقاومت ایرانیان بوده است که برخی از فقیهان رساله‌هایی در جواز خواندن نماز به فارسی نوشتند و بعضی از فقها نیز اجازه دادند که برای ادای صیغه طلاق، بجای لفظ عربی «طَلَّقْتُ»، فارسی زبانان کلمه «بِهَشْتَم» را بکار ببرند. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۳۸۴-۲۸۶) نیز در تاریخ بخارا نوشته

است مردم بخارا چون مسلمان شدند به هنگام رکوع و سجود، در نماز، عباراتی به فارسی بر زبان می‌آوردند. این است عبارت مؤلف تاریخ بخارا:

«قتیبۀ بن مسلم مسجد جامع بنا کرد، اندر حصار بخارا به سال نود و چهار، و آن موضع بتخانه بود مراهل بخارا را. فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدند، چنان که هر آدینه منادی فرمودی، هر که به نماز آدینه (= نماز جمعه) حاضر شود، دو درم بدهم. و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی، و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که در پس ایشان بانگ زدی «بکنیتا نکینت». و چون سجده خواستندی کردن بانگ کردی «نکونیا نکونی».

و سپس، از آن روز که جوانه‌های استقلال در گوشه و کنار ایران بالیدن گرفت، فرمانروایان شریف ایران نیز در همان راهی گام نهادند که شعوبیان و مردم کوی و برزن ایران بیش از دو قرن آن راه را با گامهای استوار خود کوبیده بودند. یعقوب لیث صفاری نخستین امیر مستقل سلسله صفاری که رو یگرزاده‌ای بیش نبود و تنها در سایه دلآوری و مردانگی به قدرت و پادشاهی رسید، هنگامی که در جنگ با دشمنانش به پیروزی بزرگی دست یافت، شاعران به شیوه مرسوم در دستگاه حکمرانان عرب او را به زبان تازی مدح گفتند. ولی وی صریح و پوست باز کرده به آنان گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» این اولین باری بود که شاعران در یافتند کار امیران ایرانی مسلمان از حکمرانان مسلمان تازی جداست. پس به قول مؤلف تاریخ سیستان از آن پس «شعر پارسی گفتن» گرفتند. و این امر سستی شد که شاعر ایرانی برای امیر و سلطان و شاه ایرانی مسلمان باید به زبان فارسی شعر بسراید نه به زبان تازی.

برای آن که به نحوه عکس العمل ایرانیان در برابر «زبان عربی» بهتری ببریم به این حکایت طنز آمیز توجه نماییم. در توار یخ قدیم نوشته اند که همین یعقوب لیث، پسر عمی داشت به نام ازهر. این مرد، خردمند و دانا بود ولی خود را نادان جلوه می‌داد و کارهایی می‌کرد که مردم را از آن خنده می‌گرفت. یک روز رسولی از بغداد به دربار یعقوب لیث آمده بود. هنگام غروب وارد بارگاه یعقوب شد. ازهر پیش رفت و تواضع کرد و گفت: صَبْحَكُم اللهُ (= صبحکم الله بالخیر، به معنی: روز برتو، یا شما، خوش باد). یعقوب گرچه عربی نمی‌دانست، در یافت که ازهر خطا گفته است. پس بر او خُرده گرفت که در اول شب صبحکم الله نباید گفت. ازهر پاسخ داد که بیهوده بر من خرده مگیر. می‌خواستم این رسول بدانند که در دربار تو لا اقل یک نفر هست که به زبان تازی سخن بتواند گفت!

چند سالی بر حکومت یعقوب لیث نگذشته بود که ابوصالح منصور بن نوح امیر سامانی به منظور ترجمه تفسیر قرآن مجید (جامع البیان فی تفسیر القرآن از محمد بن جریر طبری) به زبان فارسی از فقیهان خراسان و ماوراءالنهر فتوی خواست و آن فقیهان که اهل تسنن بودند بر اساس آنچه در مقدمه ترجمه تفسیر طبری آمده است چنین فتوی دادند: «روا باشد خواندن و نیشن تفسیر قرآن به پارسی، مر آن کسی را که او تازی نداند، از قول خدای عزوجل که گفت: ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه، گفت من هیچ پیامبری را نفرستادم مگر به زبان قوم او و آن زبان که ایشان دانستند... پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد آوردند... همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست است...»

در آغاز سلطنت غزنویان هم، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر سلطان محمود فرمود تا دیوانها (دفاتر ادارات دولتی) را از زبان تازی به زبان فارسی برگردانند، که در آن عصر، این خود کاری خطیر بود. در این باب به همین چند شاهد اکتفا می کنم چون

گر بگویم شرح این بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

و بدین سان زبان فارسی که به توسط مردم عادی، مردم کوچه و بازار، روستایی و شهری — ولی هوشیار و وطن پرست — بیش از دو قرن، در دوران اشغال ایران، از آسیب مهاجمان در امان مانده بود، چون قیامهای نظامی و سیاسی ایرانیان علیه سلطه گران به نتیجه رسید، به یاری امیران و شاهان بزرگ ایرانی به صورت زبان رسمی دربار و زبان شعر و ادب و علم در ایران درآمد، چنان که حتی حکمرانان غیر ایرانی چون غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و غیره در پیشگاه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی زانو زدند و به فرا گرفتن و نیز تشویق و رواج آن پرداختند.

گفتیم که راز بقای ایران و ایرانی و استمرار زبان فارسی فقط در پیروزیهای نظامی و سیاسی ما در قرنهای پیشین نبوده است. درست است که زبان فارسی از سال ۳۹۲ به بعد با سربازان محمود غزنوی و جانشینانش به هندوستان (هند و پاکستان و کشمیر امروز)، و از سال ۴۶۳ با پیروزی الب ارسلان بر قیصر روم شرقی در آسیای صغیر (ترکیه امروز) راه یافت و به ترتیب دو پایگاه بزرگ در شرق و غرب ایران بدست آورد، ولی زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در هنگام ضعف دولتهای ایرانی و یا در دورههای اشغال ایران از سوی بیگانگان نیز همچنان در سرزمینهای دوردست به پیشرفت خود ادامه می داد. بطوری که می دانیم ایران قریب به سه قرن، از سال ۶۱۶ حمله چنگیز به ایران تا سال ۹۰۷ تاسیس سلسله صفویه، از داشتن یک حکومت مستقل ایرانی

بی نصیب بوده است این دوره خلاصه می شود در حملات پی درپی مغولان به ایران، تشکیل حکومت ایلخانان، حمله های مکرر و کشتارهای تیمور، حکومت جانشینان تیمور، و حکومت چند سلسله کوچک نظیر آل مظفر، سرداران، قره قوینلو، آق قوینلو، و... ذکر چند حادثه ای که بتصادف در کتب مختلف ثبت شده و مربوط به همین دوران تیره و تاریک ایران است نشان می دهد در دوره ای که قدرت نظامی و سیاسی ایران در هم شکسته شده بوده است، چگونه فرهنگ ایرانی به یاری زبان فارسی در اقصی نقاط آسیا به فتح سرزمینهای تازه توفیق یافته بوده است. این بطوطه (۷۷۹-۷۰۳) جهانگرد مراکشی به شرحی که در سفرنامه اش آورده است کمی پیش از سال ۷۴۸ هنگامی که در چین در شهر خنسا مهمان امیرزاده ای بوده است، خنیاگران چینی برای وی این غزل سعدی را می خوانده اند:

تا دل به مهت داده ام، در بحرغم افتاده ام چون در نماز استاده ام، گویی به محراب اندری
توجه به این مطلب حائز اهمیت است که خوانندگان چینی به هنگامی غزل سعدی را، که یقیناً در آن زمان در چین رایج بوده است، برای مهمان مراکشی خود می خوانده اند که از مرگ سعدی (۶۹۱ یا ۶۹۴) حدود شصت سال پیش نگذشته بوده است. اگر وسایل ارتباطی آن روزگار را در نظر خود مجسم کنیم بهتر درمی یابیم که زبان و ادب فارسی در دوران ضعف سیاسی ایران، با چه سرعتی به سوی «چین و ماچین» به پیش تاخته بوده است. تصور نفرمایید که این امریک امر استثنائی بوده است، چند سال پیش از این تاریخ نیز بر کتیبه سنگ قبر «حسام الدین» نامی که در سال ۸۲۳ در مالایا (نزدیک ده سامورا) در گذشته است این غزل سعدی را حک کرده اند:

بسیار سالها به سر خاک ما رود کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
در نیمه قرن نهم هجری، خبری از همسایه غربی خود داریم بدین شرح: بنا بر آنچه در تواریخ معتبر عثمانی مذکورست محمد دوم معروف به فاتح که با فتح استانبول، امپراطوری عثمانی را آغاز کرد، در روز فتح این شهر در سال ۸۵۶، چون قدم بر کاخ امپراطوران بیزانس (روم شرقی) نهاد، این بیت فارسی را خواند:

بوم نوبت می زند بر طارم افراسیاب پرده داری می کند در قصر قیصر عنکبوت
و نیز همین سلطان محمد فاتح بود که می خواست جامی شاعر بزرگ ایران را به استانبول ببرد، و چون شاعر دعوت وی را نپذیرفت سلطان عثمانی برای وی مستمری سالیانه مقرر داشت.

در این زمینه از اقدام راجه تودارمال صدراعظم و وزیر هند در قرن دهم (شانزدهم

میلاادی) باید یاد کرد که برای منظم ساختن امور اداری و دیوانی، صلاح در آن دید که دفاتر مالی و حسابداری هند به زبان فارسی تنظیم شود. در اینجا فرصت نیست که از سلسله گورگانی مغولی (بابریان) که از سال ۹۳۲ تا ۱۲۷۵ در هند سلطنت کردند و زبان فارسی زبان رسمی دربار ایشان، و دربارشان کانون اجتماع شاعران و نویسندگان و هنرمندان ایرانی بود سخنی بگویم.

اکنون اشاره به مطلبی دیگر نیز لازم می‌نماید. درست است که زبان فارسی به علت مقاومت مردم ایران و تشویق پادشاهان ایران چنان که گذشت به عنوان زبان ملی و قومی ما در برابر تازی باقی ماند و به سبب روانی و رسایی و شیرینی و استواری، و توانایی بیان مفاهیم ادبی و اخلاقی و فلسفی و علمی و برخوردار از ادبیاتی انسانی و غنی، حتی در دوره‌های ناتوانی نظامی و سیاسی ایران به پیشرفت در سرزمینهای بیگانه ادامه داد، ولی اوضاع و احوال چنان نبوده است که زبان فارسی پس از رهایی از دست تازیان بسادگی تا به امروز به حیات خود ادامه داده باشد. خیر. زبان فارسی — و پیش از آن زبان پهلوی — در دوره اسلامی، دشمنانی سرسخت در داخل و خارج ایران داشته است که برای ریشه کن کردن آنها آنچه در توان داشته‌اند انجام داده‌اند. به این گونه دشمنیها در دو قسمت: یکی در تاریخ قرون پیشین کشورمان، و دیگری در تاریخ یک قرن و نیم اخیر که سیاستهای استعماری در ایران دست اندر کار بوده است اشاره می‌شود.

در این باب نخست باید از ایرانی نام ببریم به اسم صالح بن عبدالرحمن که اصلش از سیستان بود و در زیر دست زادن فرخ، صاحب دیوان حجاج بن یوسف ثقفی (۹۵-۴۱) کار می‌کرد. تا آن تاریخ چون تازیان از امور کشورداری و تشکیلاتی آگاهی نداشتند، ناگزیر دواوین محلی را با متصدیان آنها و زبان و دفاتری که متداول بود بر جا نهاده بودند. از جمله در عراق و ایران دفاتر همچنان به زبان پهلوی نوشته می‌شد. پس از درگذشت زادن فرخ، این صالح، علی رغم میل زادن فرخ و فرزند وی مردانشاه، دواوین محلی را در سال ۷۸ از پهلوی به تازی برگردانید، و با آن که برخی از ایرانیان و به روایتی خود مردانشاه پذیرفته بودند صد هزار درهم به وی بدهند تا بدین کار دست نزنند، او نپذیرفت و زبان تازی را جانشین زبان پهلوی کرد. در کتب تاریخ نوشته‌اند هنگامی که مردانشاه از کار وی آگاه شد او را نفرین کرد و گفت: «خداوند ریشه ترا از دنیا ببرد همچنان که ریشه فارسی (مقصود پهلوی است) را بریدی». پس از این مرد نوبت به عبدالله پسر طاهر ذوالیمینین می‌رسد که به امر خلیفه عباسی با بابک خرمی و مازیار پسر قارن جنگید و مایه شکست کار و هلاک آنان شد. این مرد چنان در

بیگانه پرستی و خدمت به تازیان پیش رفته بود که زبان فارسی را مردود شمرد و فرمان داد در قلمرو حکومتش هر جا کتابی فارسی بیابد بسوزانند. پیش از این گفته بودیم که فضل بن احمد اسفراینی وزیر سلطان محمود غزنوی دیوانها را از تازی به فارسی برگردانید، اما چون پس از وی نوبت وزارت به خواجه احمد حسن میمندی رسید، وزیر جدید بار دیگر زبان عربی را زبان رسمی دیوان کرد.

از کار این چند تن ایرانی بیگانه از ایران و زبان و ادب فارسی و نظایر انگشت شمار ایشان در آن روزگاران چه نتیجه ای عاید زبان تازی و قوم مهاجم تازی شد؟ هیچ. زبان فارسی چنان که گذشت در سراسر ایران به عنوان زبان رسمی و ادبی و علمی، و در سرزمینهای غیر ایرانی به صورت زبان رسمی یا زبان درجه اول و زبان مردم با فرهنگ و با فهم و شعور شناخته شد.

از تلاش مذبحخانه دشمنان خانگی بگذریم و ببینیم در یکی دو قرن اخیر برخورد قدرتهای درجه اول استعماری اروپا با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی چگونه بوده است. دیدیم که در هندوستان با وجود زبانهای گوناگون، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی اداری در سراسر شبه قاره هند شناخته شد. اما پس از آن که کمپانی هند شرقی در قرن هیجدهم میلادی قدم به هند نهاد و پس از مدتی جای پای خود را در آنجا استوار ساخت، و به دنبال آن امپراطوری انگلستان نیز با توسل به نیروی نظامی در هند وارد عمل شد و سرانجام تمامی شبه قاره هند را به مستعمره انگلستان بدل ساخت، دولت انگلستان برای تحکیم قدرت سیاسی خود به کارهای گوناگونی دست زد. از جمله لرد و یلیام بنتینگ Lord William Bentinck که از سال ۱۸۲۸ به مدت هفت سال فرمانروای کل هندوستان گردید، در ضمن «اصلاحات اداری»، زبان انگلیسی را نیز به جای زبان فارسی، زبان رسمی و ادبی هند اعلام کرد، و بدین ترتیب بود که زبان فارسی به فرمان بزرگترین قدرت استعماری جهان در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی مقام و منزلت خود را به عنوان زبان رسمی در تشکیلات اداری هند از دست داد.

این اقدام حاد سیاسی نیز از نفوذ معنوی و حیثیت زبان فارسی در هندوستان نکاست چه زبان فارسی نسبت به زبانهای محلی رایج در آن سرزمین همچنان از احترام خاصی برخوردار بود، چنان که در حدود یک قرن پس از آن که زبان انگلیسی در هند جانشین زبان فارسی گردیده بود، هنگامی که در دهلی نو، در قصر نایب السلطنه هندوستان، تالاری بزرگ و مجلل Ball Room برای پذیراییهای رسمی می ساختند، در زیر نظر

همسر نایب‌السلطنه خانم و یلینگدن Lady Willingdon (۱۹۳۱-۳۶)، برای تزیین این تالار که دارای دیوارهای مرتفع، طاقها، زاویه‌ها، غرفه‌ها و شاه‌نشینها بود، خطاطان و نقاشان و مینیاتور یستها بکار برداختند و از جمله در حدود دو یست بیت از اشعار شاعران فارسی زبان نظیر خیام، نظامی، سعدی، امیر خسرو و جامی را با خط خوش در قسمتهای مختلف تالار نگاشتند.

از سوی دیگر پس از تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی، با آن که زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای مرکزی دارای مقام و منزلتی والاست و شهرهایی چون سمرقند و بخارا و خوارزم و خیوه و فرغانه از کانونهای کهن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است، دست اندرکاران حکومت جدید سوسیالیستی نخست بجدّ در صدد برآمدند از به رسمیت شناختن چند میلیون فارسی زبان آن منطقه خودداری کنند و در کنار جمهوریهای ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، آذربایجان و امثال آنها سرزمینی را به ایشان اختصاص ندهند. ولی چون فارسی زبانان آسیای مرکزی از کوشش خود دست برنداشتند، دولت شوروی ناگزیر تاجیکستان را به فارسی زبانان تخصیص داد، ولی در تعیین حدود همین تاجیکستان به کاری عجیب دست زد. یعنی سمرقند و بخارا و چند شهر دیگر را که از مراکز مهم زبان فارسی بود، در محدوده جمهوری ازبکستان قرار داد، و شهر دوشنبه را بی هر گونه پشتوانه‌ای از زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی به عنوان پایتخت تاجیکستان اعلام کرد. و بدین ترتیب آنان از تمرکز فارسی زبانان آسیای مرکزی در یک واحد سیاسی عملاً جلوگیری کردند. کار به همین جا پایان نیافت. فارسی زبانان این منطقه «تاجیک» نامیده شدند و زبانشان «تاجیکی»، تا به هر حال این اختلاف در وجه تسمیه یک زبان، برادران همدل و هم زبان نیشابوری و طوسی و شیرازی و اصفهانی و تبریزی و سمرقندی و بخارایی و خیوقی را از هم دور بسازد.

پر دور نرویم. همین برادران عزیز افغانی ما، در این سی چهل سال اخیر بر سر «نام» زبان فارسی چه خونی که به دل ما ایرانیان نکردند. مردمی که زبان رسمی آنان فارسی است و با ما برادر و همسایه و هم کیش نیز هستند، در هر مجلس علمی و ادبی و سیاسی که حضور می‌یافتند برای آن که از قدرت «بُرد» زبان فارسی و «ایران» بکاهند، دانسته یا ندانسته اصرار داشتند بگویند زبان ما «دری» است نه «فارسی»! تا از این طریق نیز برادران هم زبان و هم کیش بلخی و قندهاری و غزنیی و کابلی را از ما دور بسازند.

ملاحظه می‌کنید در هندوستان زبان فارسی را از رسمیت می‌اندازند و در بین فارسی

زبانان منطقه اختلاف می‌افکنند تا یک زبان را به سه نام مختلف: فارسی، دری، تاجیکی بخوانند. آیا هرگز شنیده‌اید که متکلمان به زبان انگلیسی در ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، هندوستان، پاکستان، حتی پس از استقلال و جدا شدن از انگلستان، هر یک برای زبان انگلیسی که به کار می‌برند، با وجود تفاوت لهجه، نامی جداگانه بکار ببرند؟

موضوع مهم دیگر در هفتاد هشتاد سال اخیر آن است که برخی از رجال سیاسی و اهل قلم در کشورهای همسایه و برادر و هم‌کیش ما، یقیناً به اشاره سیاستهای استعماری، گستاخانه به «غارت معنویات» ملت ایران دست زده‌اند و هر چند گاهی از یکی از این کشورها نغمه‌ای در این باب شنیده می‌شود. برادران افغانی ما سنائی شاعر را افغانی می‌نامند و نیز همه شاعران و نویسندگان و عالمانی را که در دربار غزنین گرد آمده بودند، در حالی که در آن زمان کشوری به نام افغانستان وجود نداشته است. ایشان مولانا جلال الدین صاحب مثنوی معنوی و غزلیات شمس را هم به سبب آن که زادگاهش بلخ بوده است شاعر بزرگ افغانستان می‌خوانند، در حالی که همسایه عزیز دیگر ما، ترکیه، به علت آن که مزار مولانا جلال الدین در قونیه است او را «مولانا» و شاعر و عارف ترکیه معرفی می‌کنند، گرچه اهالی ترکیه قادر نیستند یک بیت از اشعار او را قرائت کنند. تاریخ سازان افغانستان به این حد بسنده نکرده‌اند و چنان که قبلاً اشاره شد نه فقط از بکار بردن عبارت «زبان فارسی» جداً پرهیز می‌کنند، بلکه در ترجمه «تاریخ ایران» تألیف سر جان ملکم، در فصل فتنه افغان، همه جا به جای کلمات «ایران» و «ایرانی» دو کلمه «فارس» و «فارسی» را بکار برده‌اند تا به گمان باطل خود کشور ایران را به «ایالت فارس» محدود سازند و بتوانند بلوچستان و سیستان و کرمان و خراسان را در سر فرصت! بسهولت، جزو کشور باستانی افغانستان بشمار آورند. در سرزمینی دیگر جماعتی به نام خاقانی قصیده به زبان ترکی می‌سازند تا ثابت کنند خاقانی ترک بوده است، و برای نظامی گنجوی، اشعاری به زبان آذری (و باصطلاح خودشان ترکی آذربایجانی) انتشار می‌دهند تا ثابت کنند نظامی ترک یا قفقازی بوده است. در تعقیب همین سیاست است که ابوعلی سینا را افغانی، تاجیک، عرب و ترک، و ابوریحان بیرونی را افغانی، پاکستانی، عرب، تاجیک و ازبک می‌دانند نه ایرانی. در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان نیز مجسمه باشکوهی از رودکی بر پا می‌کنند، اما او را که بحق پدر شعر «فارسی» است، بزرگترین شاعر «تاجیک» لقب می‌دهند. و اگر کار به همین منوال پیش برود، بخصوص در این روزها و در آشفته بازار جنگ ایران و عراق بعید

نیست، همسایگان عراقی هم که تاریخ استقلالشان مقدم بر پایان جنگ اول جهانی (۱۹۱۸ م.) نیست، شاپور و انوشیروان و بهرام گور و خسرو پرویز، پادشاهان ساسانی، را بعنوان آن که در کنار دجله و نزدیک بغداد (که در آن روزگار بخشی از کشور ایران بشمار می آمده است) متولد شده و در آن حدود سلطنت می کرده اند عرب و عراقی معرفی کنند. ما این حقیقت را قبول داریم که بزرگان علم و ادب متعلق به سرزمینی خاص نیستند و به جهان بشریت متعلقند، ولی چنان که اشاره شد در کشورهای همسایه ما کسی گوشش به این گونه سخنان معقول بدهکار نبوده است.

اگر بیگانگان در دو قرن اخیر از قدرت معنوی زبان فارسی احساس خطر نمی کردند، و اگر معتقد بودند که زبان فارسی، تنها وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندیهای ماست، و مانند بسیاری از زبانهای رایج در جهان، پشتوانه ای از فرهنگی غنی و قوی با خود ندارد یقیناً زبان فارسی را به حال خود رها می کردند. ولی در نظر قدرتهای بزرگ آشنا به فرهنگ اقوام و ملت‌های مختلف در آسیا، با آن که بر عمر زبان فارسی بیش از یک هزار سال گذشته است، زبان فارسی بمانند پهلوانی سالخورده و نیرومند هنوز باشکوه و هراس انگیزست و این زبان حتی در عصر پیشرفت تکنولوژی و تسخیر فضا، می تواند با تکیه بر فرهنگ توانای ایرانی، مشکلاتی در منطقه بوجود بیاورد، و به همین سبب است که هر چند گاه به عنوانی آن را در داخل و خارج ایران مورد حمله قرار می دهند.

در آغاز این مقاله از این مطلب سخن بمیان آوردیم که اگر هست و نیست شخص با شرف آزاده سر بلندی و یا نام نیک تبارش مورد تجاوز و اهانت قرار بگیرد، چه باید بکند. و نیز گفتیم که راز بقای ایران و ایرانی لا اقل در یازده قرن و نیم اخیر در حفظ زبان فارسی و استمرار آن بوده است و افزودیم که مسأله زبان فارسی برای ما ایرانیان موضوعی مهم و خطیرست زیرا با موجودیت فکری و فرهنگی ما بستگی دارد. اینک بشنوید که بار دیگر، چگونه و از چه سنگری، زبان فارسی که استقلال ایران و بقای قوم ایرانی بدان وابسته می باشد مورد تجاوز قرار گرفته است:

در چهار سال اخیر زبان فارسی از طرف هیأت حاکمه ایران و از داخل سرزمین ایران، از جهات مختلف و با تبلیغات وسیع مورد هجوم قرار گرفته، و در این حمله، ادبیات آسمانی و انسانی فارسی و فرهنگ ایرانی نیز از تعرض مصون نمانده است. در درجه اول می کوشند برای «زبان عربی» جای پای استواری در ایران دست و پا کنند. و در این مدت برای حصول این مقصود به اقدامهای گوناگونی دست زده اند: در اصل شانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، تمام دانش آموزان دبیرستانهای کشور ملزم

گردیده‌اند در همه رشته‌های تحصیلی، شش سال، به تحصیل زبان عربی بپردازند. از طرف دیگر اقدام رژیم پیشین در تأسیس فرهنگستان و کوشش برای رواج کلمات فارسی به جای لغات عربی مورد نکوهش قرار می‌گیرد. در ماده یازدهم قطعنامه «کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعات» مورخ سیزدهم دی ۱۳۶۱ نیز پیشنهاد می‌شود که زبان بین‌المللی ایران باید زبان عربی گردد. همچنان که مدتی پیش نیز یکی از مقامهای مسؤول بصراحت از تغییر زبان رسمی ایران از فارسی به عربی سخن بمیان آورده است.

از سوی دیگر آثار ادبی فارسی بطور اعم، و شاهنامه اثر جاویدان فردوسی بطور اخص نیز مورد اهانت قرار گرفته است. این که می‌گویند شاهنامه منحصرست به سرگذشت شاهان و مدح آنان، سخنی باطل است. زیرا شاهنامه مشتمل است بر تاریخ ملی ما در روزگاران کهن. شاهنامه سند اصالت و نجابت قوم ایرانی است در بین اقوام و ملت‌های بی‌شناخته و بی‌هویت امروز. و شخص فردوسی نیز نمونه کامل «ایرانی» و جامع کلیه خصائل ایرانیت است. هشت قرن و نیم پیش نظامی عروضی سمرقندی در باره فردوسی و شاهنامه بدین سان اظهار نظر کرده است: «والحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید، و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است... من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم». اما این روزها در روزنامه‌های ایران می‌خوانیم که یکی از مسؤولان کشور، برگزاری کنگره هزاره فردوسی را در سال ۱۳۱۳ در تهران از جمله گناهان نابخشودنی دوران سلطنت رضا شاه برمی‌شمارد، و دیگری بصراحت فردوسی را مردی «دور از انسان و انسانیت» و شاهنامه را «کتاب نیرنگ و دروغ» می‌خواند. و بدین سبب است که دیگر در کتابهای درسی ایران نامی از فردوسی برده نمی‌شود و فرزندان ما از خواندن شاهنامه در کلاس درس محروم گردیده‌اند. کار به همین جا خاتمه نمی‌پذیرد. در تقویمهایی که از طرف حکومت بچاپ رسیده، دیگر از «ساعت تحویل سال» در آغاز فروردین ذکری بمیان نیامده است. یقیناً این کار سببی جز این ندارد که ایشان عید نوروز را یادگار دوران جاهلیت و گبرکان و مجوسان و کافران می‌دانند! در ضمن با آن که در اصل اول قانون اساسی بر «ملت ایران» تکیه بسیار شده است، عملاً در این چند سال «ملت» و «ملت‌گرایی» و تکیه بر تاریخ گذشته ایران مورد تحقیر قرار گرفته است چنان که در ماده ششم «کنگره جهانی ائمه جمعه و جماعات»، از «ملی‌گرایی» به عنوان «توطئه‌های خائنانه تفرقه‌انگیز میان مسلمین» یاد گردیده است.

با تمام این تفصیل، اعتقاد ما بر این است که زبان فارسی را هیچ سیلاب و توفانی از پای نمی‌تواند افکند و تاریخ پرفراز و نشیب چهارده قرن گذشته ما شاهد صادقی است بر این دعوی. بعلاوه اگر تغییر زبان فارسی به زبان عربی عملی بود، رجال طراز اول اسلام و حکمرانان مقتدر تازی چون خلفای راشدین، خلفای اموی، و خلفای عباسی، در اوج اقتدار اسلام، از عهده این کار برمی‌آمدند و زبان قوم مغلوب، یعنی ایرانیان، را تغییر می‌دادند.

ما اطمینان داریم که مردم شریف و میهن پرست ایران، این بار نیز «زبان فارسی» را که سند استقلال و قبالة بقای ملت ایران است، از هر گزند محفوظ خواهند داشت.

ج ۴۰

یادداشتها

ه کتابها و مقاله‌های مذکور در ذیل در نگارش این مقاله مورد استفاده نویسنده قرار گرفته و مطالبی از آنها «بی‌نشانه نقل» نیز اقتباس گردیده است:

- ۱- ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، ج ۱، تهران، ۱۳۳۹
- ۲- ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱
- ۳- تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، ملک الشعراء، تهران، ۱۳۱۴
- ۴- دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۵۱
- ۵- علی اصغر حکمت، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷
- ۶- علی اصغر حکمت، نقش پارسی بر احوار هند، تهران، ۱۳۳۷
- ۷- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، ۱۳۳۷
- ۸- سر ریچارد وینس ید، تأثیر زبان فارسی در ادبیات مالایا، روزگار نو، ج ۳، ش ۳
- ۹- محیط طباطبائی، زبان فارسی در راه سرنوشت، راهنمای کتاب، سال ۱۳ (۱۳۴۹)
- ۱۰- محیط طباطبائی، نگاهی از زبان فارسی، مجله یغما، سال ۲۳
- ۱۱- هوشنگ ابرامی، چرا زبان فارسی مرگ نمی‌پذیرد؟، راهنمای کتاب، سال ۱۴ (۱۳۵۰)
- ۱۲- دکتر پرویز ناتل خانلری، دفاع از زبان فارسی، مجله سخن، سال ۲ (۱۳۲۳)
- ۱۳- دکتر پرویز ناتل خانلری، از شهر حافظ تا دیار رودکی، مجله سخن، سال ۱۳
- ۱۴- دکتر پرویز ناتل خانلری، تدریس زبان و ادبیات فارسی، مجله سخن، سال ۱۳
- ۱۵- مجتبی مینوی، زبان فارسی، مجله سخن، سال ۱۴
- ۱۶- عباس اقبال، غارت معنویات، مجله یادگار، سال ۳ (۱۳۲۶)
- ۱۷- عبدالرحمن فرامرزی، دست درازی به زبان فارسی، مجله یغما، سال ۲۳

- ۱۸- دکتر محمد امین ریاحی، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۸ (۱۳۵۰)
- ۱۹- سید محمدعلی امام شوشتری، تیشه‌هایی که بر زبان فارسی فرود می‌آید، مجله وحید، سال ۴
- ۲۰- دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، زبان، فکر و پیشرفت، برگزیده نثر فصیح فارسی معاصر، جلال متینی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۷
- ۲۱- وحیدنیا، به یاری زبان پارسی برخیزیم، مجله وحید، سال ۴
- ۲۲- حسن حاج سید جوادی، تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر روی زبان و ادبیات سایر ملل، هنر و مردم (دوره جدید)، ش ۹۸
- ۲۳- دکتر بدیع‌الله دبیری نژاد، نفوذ و تأثیر زبان و فرهنگ فارسی در جهان، هنر و مردم (دوره جدید)، ش ۱۱۱
- ۲۴- دکتر غلامحسین یوسفی، زبان فارسی، بنیان فکر و فرهنگ ما، برگزیده نثر فصیح فارسی معاصر، جلال متینی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۷
- ۲۵- نصرالله فلسفی، یعقوب لیث صفار، برگزیده نثر فصیح فارسی معاصر، برگزیده جلال متینی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۷
- ۲۶- دکتر مهدی محقق، پیشگفتار، در: بوستان سعدی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۹
- ۲۷- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۰۹ م.
- ۲۸- قانون اساسی جمهوری اسلامی.
- ۲۹- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۷۶۳، مورخ ۱۳ دی ۱۳۶۱